

دوفصلنامه علمی- پژوهشی تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری دانشگاه الزهراء(س)
سال بیست و هفتم، دوره جدید، شماره ۲۰، پیاپی ۱۰۵، پاییز و زمستان ۱۳۹۶

ابن‌اثیر و منابع مغرب اسلامی و اندلس^۱

علی سالاری شادی^۲

تاریخ دریافت: ۹۶/۱۰/۱۶

تاریخ پذیرش: ۹۷/۰۳/۲۰

چکیده

سرزمین مغرب اسلامی و اندلس از سرزمین‌های قدیمی و سنتی جهان اسلام و جزء لاینفک تاریخی آن محسوب است. شمال آفریقا سرزمینی وسیع و بسیار حادثه‌خیز بود؛ چرا که به خاطر وسعت و بافت جغرافیایی و همچنین دوری نسبی از حوزه مرکزی و شرق اسلامی، مکرر پذیرای جریان‌های متعدد موافقان و مخالفان سیاسی و مذهبی و وضع موجود بود. خوارج، اسماعیلیان و علویان با همراه کردن ساکنان بومی بربر و قبایل آن سامان، تأثیرات و تحولات فراوانی را در آن دیار موجب شدند و اولین حکومت‌های بزرگ و مستقل از خلافت عباسی را بنیاد نهادند که در جهان اسلام بی‌سابقه بود. اما علی‌رغم این همه تغییر و تحولات بزرگ و کوچک، تاریخ و احوال این منطقه، در نوشته‌های مورخان مرکز و مشرق اسلامی بازتاب چندانی نیافت که آن خود ناشی از دلایل متعدد بود. در میان مورخان مرکز نشین، شاید تنها ابن‌اثیر، برخلاف دیگران، با حساسیت زیادی در صدد بیان و رصد تاریخ مغرب و اندلس برآمده است که ضمن بیان اخبار مهم و تفصیلی از آن منطقه، از مورخان قبلی به خصوص طبری،

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hph.2018.12708.1099

۲. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه ارومیه. A.salarishadi@urmia.ac.ir

به‌خاطر این بی‌توجهی انتقاد کرده است. اما ابن‌اثیر علی‌رغم بیان تاریخ مغرب و اندلس از ایام فتوحات تا عصر خود، از ذکر منابع خود تا حد زیادی خودداری و رزیده است. این نوشته درصدد است تا تعدادی از این منابع (ناشناس) مغرب و اندلس را که منبع و مرجع ابن‌اثیر بوده‌اند، از راه مقایسه و مقابله بشناساند و معرفی نماید.

واژه‌های کلیدی: سرزمین مغرب اسلامی، اندلس، مورخان، طبری، ابن‌اثیر، منابع تاریخی.

مقدمه

یکی از مهم‌ترین مناطق دنیای اسلام که دارای تاریخ پرفراز و نشیب و مملو از تغییر و تحولات بوده، سرزمین افریقاییه، مغرب اسلامی و اندلس است که تا حدی از حوزه شرق اسلامی به‌خصوص از منظر تاریخ سیاسی دچار جدایی شد. این روند با تشکیل خلافت عباسی و انتقال پایتخت از دمشق به بغداد و نگاه بیش از حد خلافت عباسی به عراق و شرق و دوری از حوزه مدیترانه شتاب بیشتری گرفت. همچنین حضور و نفوذ دیرپای خوارج، علویان، اسماعیلیان و امویان در آن سامان مزید بر علت گردید و منجر به شکل‌گیری حاکمیت‌های گوناگون شد. این فرایند که اغلب با جذب و همراهی ساکنان بومی بربر صورت گرفت، جدی‌تر از یک حرکت معمولی و یا موقتی بود. لذا اولین حکومت‌های بزرگ و مستقل از خلافت عباسی، در آنجا شکل گرفت و عباسیان برخلاف شرق عالم اسلامی در آنجا با ناکامی زیادی مواجه شدند. نفوذ رومیان از قبل در آن سامان گاهی محرک شورش‌های متعدد و پردردسری گردید. حضور دیرپای خوارج، وجود قبایل متعدد و بزرگ بربر، و همچنین وسعت آن سرزمین به این استقلال سیاسی و حتی مذهبی از خلافت عباسی کمک فراوانی کرد. تشکیل حکومت امویان اندلس عملاً به جدایی سیاسی جهان اسلام مَهر تأیید گذاشت و در ادامه با قیام اسماعیلیان و تبلیغ آنها در میان رهبران بربر در نهایت منجر به تشکیل دولت فاطمی در مغرب و سپس مصر گردید. در نهایت دو حاکمیت اموی و فاطمی به حضور کم و بیش عباسیان در آن منطقه وسیع و دور خاتمه دادند و به‌گونه‌ای دیگر، مقدرات سیاسی آن مناطق را رقم زدند. در این فاصله حکومت‌های علوی و خارجی خود نقش میان‌برده تاریخ و جغرافیای آن منطقه را ایفا کردند. روند حوادث در آن سامان در نهایت منجر به تشکیل حکومت‌های بربر مرابطون، موحدون، بنی‌حفص، بنی‌وداد و... شد که از نظر تاریخ فرهنگی و تمدنی، موجب تکوین یکی از مهم‌ترین دوران‌های تاریخ اسلام به‌خصوص در آن

منطقه گشت. از طرفی به همان اندازه آن منطقه و به خصوص اندلس، که نقطه ضعف این حاکمیت‌ها بود، در معرض تهاجم و فشار دنیای مسیحی قرار گرفت تا پس از قرن‌ها مجادله و مقابله مستمر، در قرن نهم منجر به خروج مسلمانان از اندلس و تصرف آن توسط مسیحیان گردید. هرچند این منطقه از نظر سیاسی و اداری از شرق عالم اسلامی جدا بود، اما در سایر زمینه‌های فرهنگی، تمدنی و فکری وحدت خود را با شرق دنیای اسلامی حفظ کرد.

حال مورخان مشرق عالم اسلامی به دلایلی از جمله بُعد مسافت، انشقاق و انفکاک سیاسی آن منطقه با مشرق اسلامی و به تبع آن عدم ارتباط حوادث آن سامان با قلمرو خلافت شرقی و همچنین ایجاد حاکمیت فاطمی در مصر - که تا حدی به خصوص از نظر سیاسی و نظامی پرده‌ای آهین میان شرق و غرب اسلامی به وجود آورد - به اخبار وقایع آن سامان یا توجه نکرده‌اند و یا نگاه حداقلی داشته‌اند. حال در این میان، ظاهراً تنها ابن‌اثیر است که با حساسیت نسبت به این قصور و کوتاهی با انتقاد و گلایه از مورخان مشرق اسلامی از جمله طبری در صدد رفع این کاستی برآمده و سعی نموده است اخبار مغفول آن سامان را به قلم آورد. گذشته از آن، مسئله این است که منابع ابن‌اثیر در خصوص مغرب اسلامی کدامین آثار بوده‌اند؟ آیا ابن‌اثیر از منابع اختصاصی آن منطقه سود برده است؛ در این صورت آن آثار کدامند؟ همچنین رویکرد ابن‌اثیر در اخذ و اقتباس و نحوه سامان‌دادن آن منابع در تاریخ الکامل چگونه بوده است؟

ابن‌اثیر و منابع تاریخ الکامل

عزالدین علی بن محمد بن محمد مشهور به «ابن‌اثیر» (۵۵۵-۶۳۰) مورخ مشهور صاحب کتاب الکامل است. ابن‌اثیر مشهور و اثرش بی‌نیاز از معرفی است. او در علوم متداول عصر مانند قرآن، حدیث، کلام، اصول، و بر مبنای نام مشایخش، در منطق، نجوم، هیت و... به تحصیل پرداخت. ابن‌عماد حنبلی در این باره می‌نویسد او تحصیلات مرسوم روزگار به خصوص قرآن، حدیث، سیره، رجال‌شناسی، تاریخ و علم‌الانساب را گذراند (ابن‌عماد حنبلی: ۱۳۷/۳). ابن‌اثیر، معاصر با پنج خلیفه عباسی از جمله المستجد بالله، المستضیء بأمر الله، الناصر لدین الله، الظاهر بأمر الله و مستنصر بالله بود. در عصر او جهان اسلام از جمله مغرب اسلامی و اندلس شاهد ظهور و سقوط حکومت‌های فراوان و از طرفی معاصر با حوادث و وقایع جهانی مانند جنگ‌های صلیبی و حمله مغول بود. بنابراین، ابن‌اثیر در عصر پر مجادله‌ای می‌زیست.

در این شکی نیست که ابن‌اثیر، اطلاعات و آگاهی‌های وسیعی از منابع تاریخ اسلام و مناطق مختلف آن داشته است. این از محتوای کتاب الکامل به وضوح استنباط می‌گردد. او در مقدمه

می‌نویسد که پیوسته دوستدار مطالعه کتب تاریخی بوده است (ابن‌اثیر: ۱۳۲/۱). همچنین او در موضعی دیگر به این موضوع اشاره دارد و می‌نویسد: «من به بررسی تواریخ پرداختم و بسیاری از تاریخ‌های اسلامی که ضبط‌شان امکان داشت نگاه کردم...» (همان: ۲۱/۲۶۲). قراین و شواهد حاکی از این است که این مورخ کوشید تا از منابع معتبر و دقیق و نه لزوماً هر منبعی، بهره‌برد. از جمله بارتولد و اشپولر به نمونه‌ای از دقت او در شرح نبرد (سال ۱۳۴) مسلمانان با چینیان در آسیای میانه اشاره دارند که صحت مطلب او را منابع چینی نیز تأیید کرده‌اند. بارتولد در ادامه تأکید دارد که از میان مورخان مسلمان تنها ابن‌اثیر از آن واقعه یاد کرده است (بارتولد: ۳۷/۱؛ اشپولر: ۲۶/۱). یکی از مشخصات عمده روش ابن‌اثیر، استفاده از منابع منحصربه‌فردی است که اکنون در اختیار نیستند. این مهم توجه محققانی چون اشپولر را به خود معطوف نمود که تأکید ورزید ابن‌اثیر اغلب از منابعی به خصوص در ایام متأخر سود جسته است که حال جزء آثار مفقودند (اشپولر: ۲۶/۱). ابن‌اثیر از هر منبعی به سهولت و با شتاب استفاده نمی‌کرد، بلکه با دقت به سنجش آن می‌پرداخت و در صورت تأیید، مطالب آن را به شکلی در کتاب تاریخ الکامل جاسازی و سامان می‌داد که انسجام و وحدت متن دچار گسیختگی و ناهمواری نشود و با هنرمندی خاصی آن را ترکیب و تلفیق می‌کرد. او چنان این انسجام و ترکیب‌بندی را انجام داده است که خواننده به سختی متوجه تغییر منبع و یا استفاده از منابع متعدد توسط وی خواهد شد. ابن‌اثیر منابع متعدد را با دخل و تصرف زیاد با منابع دیگر تکمیل، تلفیق، تهذیب و مختصر و حتی پس و پیش کرد تا با سبک و سیاق او در کتاب الکامل مطابقت یابد. این یکی از مهم‌ترین شیوه‌های کار ابن‌اثیر در مناسبات با منابعش می‌باشد. او در مقدمه به این حساسیت به‌صراحت اشاره کرده است که: «با این همه نقل نکردم جز از تاریخ‌های معروف و کتاب‌های مشهور و از کسانی که همه می‌دانند آنچه آورده‌اند راست و یا آنچه تنظیم کرده‌اند، درست است» (ابن‌اثیر: ۱۳۵/۱).

منابع تاریخ الکامل طبیعتاً به تناسب دوره زمان و مکانی آن بسیار متنوع و متعدد می‌باشد، هرچند مؤلف گاهی از ذکر منابع غفلت می‌ورزد. این یکی از کاستی‌های عمده کار ابن‌اثیر است. هرچند این بیان در بادی امر یک کلی‌گویی بیش نیست و با توجه به وسعت و دامنه وسیع تاریخ الکامل باید تا حدی تعدیل گردد. شاید تنوع منابع او به حدی بوده که ذکر نام همه آنها را ضروری نمی‌دیده است. باین حال، او اغلب منابع عمده مورد استفاده خود را نام برده و حتی گاهی مطالب انتقادی درباره آنها مطرح کرده است. گذشته از آن، او به‌صراحت از قلت منابع و عدم کفایت آنها درباره پاره‌ای از وقایع و یا بعضی از مناطق گلایه و شکوه دارد. دسترسی ابن‌اثیر به منابع مناطق دور از زیستگاه (موصل) او به آسانی میسر نبود. او در مقدمه با گلایه و شکایت از این

کاستی (فقدان منابع) و بی‌خبری از حوادث شرق و غرب برای کسی که در موصل می‌زید، به‌عنوان یکی از معضلات پیش‌روی تألیف کتاب یاد کرده است (ابن اثیر: ۱۳۲/۱-۱۳۴). با این حال او با طرح آن، درصدد تیرئه خود نیست تا کاستی‌هایش را توجیه کند، بلکه عکس آن، سعی کرد تا حد امکان اثرش از کاستی به دور باشد و متن کتاب با ادعای مقدمه‌اش درباره توازن و تعادل مطالبش در خصوص شرق و غرب هم‌خوانی و مطابقت داشته باشد. او ظاهراً در حد قابل قبولی در توازن کتاب توفیق یافت، موضوعی که توجه روزنتال را به خود جلب کرده است (روزنتال: ۱۶۸/۱). ابن حجر عسقلانی کتاب الکامل را بهترین تاریخ در ضبط و روش می‌داند، به‌طوری‌که شنونده احساس حضور در رویدادها می‌کند. ابن حجر عسقلانی و ابوطالب علی بن انجب بغدادی خازن (متوفی ۶۷۴) بر آن ذیل‌هایی نوشته‌اند (همان، ۳۳۲/۲). با این حال، باید تصریح و تأکید کرد که ابن اثیر گاهی نیز منابع خود را نمی‌آورد که موارد آن کم نیست و شاید یکی از عمده ایرادات و کاستی‌های کار او، غفلت از ذکر نام تعدادی از منابع به‌خصوص در تاریخ مغرب اسلامی است.

ابن اثیر و تاریخ مغرب اسلامی و اندلس

تاریخ‌نگاری اسلامی در سرزمین مغرب تا حد زیادی دیرتر از مرکز و شرق اسلامی شروع گردید و در ادامه علی‌رغم تألیف آثار عمده و مشهور، تا حدی به نسبت هم‌تایان شرقی خود در مرحله بعد قرار دارد. بیشتر مورخان از آن سامان توانستند به شهرت خاصی دست یابند و آثار اساسی تألیف نمایند که الگوی خود را مورخان مرکز و شرق عالم اسلامی قرار دادند. نمونه برجسته آن ابن خلدون است که اغلب از هم‌تایان مرکز و شرق اسلامی چون طبری، مسعودی و ابن اثیر تأثیر پذیرفت (نک: سالاری شادی، ۱۳۹۱؛ سالاری شادی، ۱۳۸۹). از طرفی اغلب آثاری که از قرن سوم به بعد در آن خطه تألیف شده‌اند، مفقودند و یا تنها بخشی از آن در اختیار است. گذشته از آن، نخستین آثار تاریخی آن سامان تحت تأثیر فرقه خوارج تألیف یافت. تشکیل حکومت خارجی بنی‌رستم موجب تألیف اولین آثار تاریخی آن سامان شد (درباره نک: فرهمند، ۱۳۸۷، ص ۸ به بعد) که آن نباید خیلی باب طبع مورخان مرکز اسلامی بوده باشد.

حال از سوی دیگر، نویسندگان مشرق اسلامی ساکن در عراق و شام مانند یعقوبی، ابوحنیفه دینوری، ابن قتیبه دینوری، طبری، مسعودی، ذیل‌نویسان تاریخ طبری، ابن جوزی و دیگران کمتر به تاریخ و حوادث و مسائل مغرب اسلامی توجه کرده‌اند. برای مثال ابوحنیفه دینوری حتی به اخبار مصر هم نمی‌پردازد (ابوحنیفه دینوری، ص ۱۴۲ به بعد). همچنین ابن قتیبه دینوری گویی سرزمین مغرب و اندلس را فراموش کرده است (نک: ابن قتیبه دینوری، المعارف). در این میان

یعقوبی نیز با استناد به تاریخ یعقوبی (موجود) چنین وضعیتی دارد (نک: تاریخ یعقوبی)، اما همو در کتاب البلدان اخبار و مطالب قابل ملاحظه‌ای از آن منطقه دارد (یعقوبی، ۱۳۸۷: ۱۰۰ به بعد و به خصوص ۱۰۹ به بعد). اما نکته مهم اینکه یعقوبی در بحث از مغرب اسلامی به صراحت می‌نویسد: «ما فتح آفریقا را و اخبار آن را در کتابی جداگانه ذکر کرده‌ایم» (همان: ۱۰۸). اگر چنین باشد و دلیلی هم بر رد آن در دست نیست، پس باید یعقوبی را تا حدی استثناء کرد. با این همه در همین کتاب البلدان اشارات کلی تاریخی در چارچوب یک کتاب المسالک و الممالک آمده است. همان‌گونه که گذشت، علت این بی‌توجهی غیرقابل توجیه، بُعد مسافت و عدم ارتباط سیاسی آن منطقه با مشرق و عراق بود. البته این نمی‌تواند برای مورخ دلیلی موجه باشد. مثلاً یعقوبی و مسعودی اواخر عمر خود را در مصر گذراندند که این خود دسترسی آنها را به اخبار آن آسان‌تر می‌کرد، اما باین حال، آنها تا حد زیادی (در همان آثار مشهورشان) همچنان نسبت به آن بی‌توجه ماندند. مثلاً یعقوبی فتح اندلس را در یک بند آورده است در حالی که با تفصیل بیشتری فتوحات شرق را بیان داشته است (یعقوبی، ۱۳۶۶: ۲/۲۳۹ به بعد) و همان تشکیل حکومت ادریسیان را در مغرب در چند سطر ذکر کرده است (همان، ۴۰۷/۲). طبری هم اندک توجهی در بخش فتوحات به این مناطق داشته که در ادامه و در دوران‌های بعد آن اندک ملاحظه هم از میان رفته است. اما در این میان ابن‌اثیر یک استثناء است و یکی از موارد ناخرسندی شدید ابن‌اثیر از این مورخان و به‌خصوص طبری اختصار اخبار این منطقه و حتی غفلت از آن بود. از این رو ابن‌اثیر، مکرر از کوتاهی و قصور طبری در اختصار اخبار مغرب اسلامی و اندلس گلایه و انتقاد کرده است. او خطاب به طبری می‌نویسد: «چنین فتح عظیم و کشورگشایی بی‌مانند در آن اقلیم نباید به این اشاره و اختصار برگزار شود» (همان، ۱۶۰/۷-۱۶۱). لذا، او به خواننده وعده داده است که: «من (ابن‌اثیر) به خواست خداوند چگونگی فتح آن بلاد را مفصلاً شرح خواهم داد، آن هم از روایات و تاریخ مردم آن سامان، زیرا مردم آن دیار به احوال کشور آگاه و داناتر از دیگران هستند» (همان). عمر موسی نیز اشاره دارد که مورخان شرق اسلامی کمتر به اخبار مغرب پرداخته‌اند و تنها ابن‌اثیر را استثناء می‌داند که سخت علاقه‌مند به اخبار تاریخ افریقه بوده است. او همچنین از اطلاعات داده‌های ابن‌اثیر درباره تشکیلات اداری - سیاسی موحدون با خرسندی یاد می‌نماید (موسی، ۱۳۸۱: ۲۶). بدین‌سان ابن‌اثیر از منابع محلی و بومی آن مناطق اطلاعات و اخبار ارزشمندی را فراهم کرده که با توجه به فقدان تعدادی از آن، نوشته ابن‌اثیر از اهمیت زیادی برخوردار است. او با کوشش خاصی سعی کرده است که اخبار مهم و عمده مغرب اسلامی و اندلس را بیان دارد و کمتر سال و یا سال‌هایی در تاریخ‌الکامل را می‌توان یافت که مطالبی از تاریخ آن سرزمین در آن نباشد.

بدین‌سان بررسی این موضوع از تاریخ‌الکامل ضرورت خاصی دارد. هرچند قابل ذکر است که ابن‌اثیر در دو دهه پایان کتاب، تا حدی اخبارش از حوادث و وقایع مغرب و اندلس کاسته می‌شود. هرچند لازم به ذکر است که در عصر جدید، موضوع چگونگی، کیفیت و روند فتح اندلس خود موجب بحث و مناقشه‌ای شده است. از جمله ایگناسیو اولاگوئه در کتاب تحت عنوان «هفت قرن فراز و نشیب تمدن اسلامی در اسپانیا» به نقد و بررسی داده‌ها و روایات موجود در فتح اندلس پرداخته است و اعتقاد دارد که اوضاع داخلی اسپانیا به خصوص حاکمیت بی‌قیدوبند گوت‌ها عامل اصلی غلبه اسلام در اسپانیا بود که آنها در پی یک تحول فکری به اسلام گرویدند (اولاگوئه، ۱۳۶۵: ۲۲۹). به زعم او این آباء و اهل کلیسیا و دیگرانی بودند که به‌خاطر تبریته در این فرایند، غلبه زورمندانه اعراب مسلمان و فتح نظامی نسبتاً خشن آن را نشر و تبلیغ کردند، لذا به نظر او، روایات فتح اندلس اعتبار ندارد و بیشتر جعلی است (نک: اولاگوئه، همان کتاب). گذشته از وی نویسنده دیگر یعنی عبدالحلیم عویس در کتاب «إسطوره إحراق طارق بن زیاد للسنن» به رد و نقد بعضی از این روایات فتوح عرب در اندلس از جمله روایت آتش‌زدن کشتی‌ها توسط طارق برای عدم هرگونه عقب‌نشینی پرداخته است. او معتقد است که این روایت در قرن سوم، یک و نیم قرن بعد توسط مورخانی چون ابن عبدالحکم مؤلف فتوح مصر و المغرب و الاندلس، عبدالملک بن حبیب و دیگران بیان شده است (نک: عویس، ۱۴۲۱ه/۲۰۱۰: ۵-۶؛ و...).

هرچند نوشته‌های این دو رویکرد جالب و نقادانه‌ای دارند اما به‌طور کلی نمی‌توان منکر هرگونه ورود فاتحانه اعراب مسلمان شد. از طرفی با توجه به صعوبت نفوذ در اسپانیا به‌علت وجود دریا و همچنین ماندگاری در قاره پیش رو یعنی اروپا که هیچ پیوند زمینی با شمال آفریقا نداشت، نیاز به آمادگی نظامی و به تبع آن نبردهایی بوده است که رد و انکار تمام و یا اغلب آن، شاید تا حدی غیرقابل قبول باشد. البته بی‌شک گسترش سریع اسلام خود بسیار اعجاب‌آور است. همین باعث شده تا عده‌ای چون محققان مذکور به دنبال توجیه و تبیین این فتوحات سریع برآیند. اما یک نکته مهم اینکه بی‌شک تعالیم اسلام و همچنین برخورد نسبتاً عادلانه سپاهیان اسلام در فتوحات و تا حدی رعایت قوانین و دستورات اسلام در برخورد با مغلوبین بسیار بیشتر از غلبه و فتح نظامی باعث اسلام‌پذیری مردمان مناطق دنیای آن رو، که از شرق تا غرب در زیر حاکمیت‌های استبدادی و بی‌درک اشرافیت و کهنه‌گرایی به تنگ آمده بودند، نقش داشته است. از این رو، در پهنه وسیع این فتوحات از هند و آسیای میانه تا اسپانیا علی‌رغم یک قرن و اندی فتوح اسلام، تقریباً هیچ نبرد سهمگینی که در رده نبردهای بزرگ جهان قرار گیرد، رخ نمود. هیچ کدام از نبردهای مسلمین در جغرافیای وسیع و دوره طولانی زمانی آن، نبرد خونین و هولناکی نبود. چنان‌که نبردهای سهمگین

و بزرگ تاریخی درجه‌بندی گردد، بعید است فتوحات مسلمانان رتبه‌ای کسب نماید که این خود نشان از آن دارد که غلبه و ماندگاری اسلام با شمشیر نبود. چنان‌که محققان تاریخ نظامی و جنگ‌ها با نگاه علمی و تحقیقی به نبردها و فتوحات مسلمانان پردازند احتمال قریب به یقین به این نتیجه دست خواهند یافت که نبردها و فتوحات مسلمانان بیشتر نوعی زد و خورد و درگیری‌های کوچک و محلی بوده است.

حال گذشته از آن، ابن‌اثیر با بیان وجوه تسمیه اندلس و اسپانیا (اندلس و اسپانیا) به تاریخچه‌ای از اقوام آن سرزمین و شهرهای آن براساس اطلاعات عصر می‌پردازد (۱۶۰۷-۱۶۱). بنابراین با توجه سکونتگاه (موصل) ابن‌اثیر و عدم توجه کافی مورخان پیشین عراقی و شرقی به حوادث مغرب اسلامی، وی برای بیان حوادث و وقایع آن سامان باید تلاش مضاعفی کرده باشد تا حداقل بتواند مسائل اصلی آن منطقه بزرگ را توضیح دهد.

در این میان، ابن‌اثیر از امیر عبدالعزیز مؤلف تاریخ افریقیه و مغرب در شرح احوال آن سامان بهره برده است (ابن‌اثیر، ۸۹/۱۲-۱۱۳؛ ۸۸/۱۳). او علی‌رغم انتقاداتی چند از این کتاب در مجموع آن را خوب ارزیابی و وصف کرده است. وی آن را یکی از پرنغزترین و بهترین نوشته‌ها درباره تشکیل حکومت فاطمیان (در مغرب اسلامی) می‌داند، هرچند در مواردی از آن انتقاد کرده است (همان، ۸۹/۱۱). ابن‌اثیر ظاهراً از منابع مغربی و اندلسی تنها از همین امیر عبدالعزیز مؤلف تاریخ افریقیه و مغرب به‌صراحت نام برده و نقل قول کرده است. از این مورخ علی‌رغم جستجویی چند، اطلاع زیادی به دست نیامد و تا حدی همچنان (حداقل برای من) گمنام است و یا اینکه نتوانستم چیز خاصی از وی به‌دست آورم. جای سپاسگزاری خواهد بود که کسی این مورخ را بیشتر معرفی و شناسایی کند. هرچند باید با احتیاط گفت یک احتمال وجود دارد و آن اینکه شاید منظور ابن‌اثیر، عبدالعزیز البکری (متوفای ۴۵۶) امیر و لَبّه و سَلطیش باشد (درباره این عبدالعزیز البکری نک: ابن‌عذاری، ۴۷۱/۲-۴۷۱). ابن‌عذاری از وی کتابی نام نبرده است. اگر این حدس و گمان درست باشد، وی پدر ابو عبیده بکری نویسنده المسالک والممالک می‌باشد که در ادامه به آن پرداخته خواهد شد.

ابن‌اثیر و منابع تاریخ مغرب اسلامی و اندلس

ابن‌اثیر در خصوص منابع تاریخی مورد استفاده در شمال آفریقا و اندلس، به‌جز کتاب امیر عبدالعزیز که در فوق به آن اشاره شد، از ذکر نام سایر منابع اختصاصی خود از آن مناطق غفلت و رزیده است. لذا رصد و شناسایی منابع او با توجه به تنوع و تعدد سلسله‌ها و تراکم حوادث و وقایع

مغرب اسلامی و اندلس در طول مدت چندین قرن دشوار خواهد بود. حال تا آنجایی که بضاعت و مجال باشد در این مختصر به شناسایی تعدادی از منابع ابن‌اثیر درباره این مناطق، از راه مقایسه و مقابله پرداخته خواهد شد و قطعاً بسیاری از منابع دیگر ابن‌اثیر برای ما (حداقل برای من) همچنان مجهول هستند. براساس مقایسه‌ای که میان مطالب الکامل و چند اثر کهن مغرب اسلامی و اندلس صورت گرفت، تعدادی از این منابع شناسایی شده که عبارتند از: تاریخ فتح اندلس از ابن قوطیه، تاریخ مغرب و افریقه از الرقیق قیروانی، افتتاح الدعوه از ابوحنیفه قاضی نعمان، اخبار المهدی ابن تومرت و اخبار دوله الموحديه از ابوبکر صنهاجی و ... که به اختصار و فشرده موارد و مطالبی از این آثار با الکامل مقابله، مقایسه و بیان خواهد شد تا حداقل بخشی از منابع ابن‌اثیر به شکل مستند شناسایی شود.

هرچند باید خاطر نشان کرد، از آنجایی که در مجموع اخبار ابن‌اثیر از شمال آفریقا و اندلس کم و یا گاهی مختصر است، او برخلاف شیوه سنواتی مرسوم خود، در نقل اغلب اخبار این مناطق به تجمیع و تلفیق اخبار پرداخته است و در ابتدای شروع و یا خاتمه‌ی وقایع به این رویکرد به‌صراحت اشاره دارد (نک: ابن‌اثیر، ۱۸۳/۷). از جمله در حین بیان و رود عبدالرحمان بن معاویه مشهور به «الداخل» به‌خاطر پیوستگی مطالب می‌نویسد: «این است آنچه در تاریخ اندلس آمده که شرح آن پراکنده بود، اکنون مختصراً در یک جا جمع و تدوین تا وقایع اندلس پیوسته به هم بیان و به یکدیگر مرتبط شود» (همان، ۱۲۷/۹).

حال با این مختصر، به شناسایی و معرفی تعدادی از منابع ابن‌اثیر در خصوص اندلس و مغرب اسلامی پرداخته خواهد شد.

۱- طبری و مورخان پیش از او

از آنجایی که ابن‌اثیر در موارد متعدد به‌خاطر بی‌توجهی طبری به مغرب اسلامی و اخبار آن سامان به انتقاد از می‌پردازد، در ابتدا ضرورت دارد تا به مقایسه مطالب طبری و ابن‌اثیر و ایرادها و تفصیلات او از اخبار آن منطقه پرداخته شود، چرا که به‌هرحال حداقل یکی از منابع ابن‌اثیر در تاریخ مغرب و اندلس، گاهی همان مطالب کوتاه طبری است که با منابع دیگر تکمیل شده است. از این رو حداقل همچنان طبری در این میان از منابع ابن‌اثیر درباره مغرب اسلامی شمرده می‌شود. اما قبل از طبری، یکی از منابع ابن‌اثیر در اخبار اندلس و مغرب اسلامی واقدی (متوفای ۲۰۷ ه.ق) می‌باشد. ابن‌اثیر که چندان تمایلی به ذکر نام منبع خود ندارد، چندین بار از واقدی به‌خصوص در ضمن اخبار شمال آفریقا یاد می‌کند (ابن‌اثیر، ۳۵/۴). ابن‌اثیر درباره ولایت‌داری حسان

بن نعمان در عصر عبدالملک (سال ۷۴) و قیام کاهنه از واقدی بدون ذکر عنوان اثر یاد می‌نماید. او بدون ذکر نام کتاب می‌نویسد: واقدی در تاریخ خود چنین آورده است (ابن‌اثیر، ۲۸۲/۶-۲۸۳).
 باین حال در الفهرست ابن‌اندلس کتابی بنام فتوح افریقیه و یا شبیه آن در سیاهه آثار واقدی نیست. احتمالاً منبع مورد استفاده ابن‌اثیر همان کتاب فتوح شام (به‌علت پیوستگی با تاریخ مصر و شمال آفریقا) و یا تاریخ‌الکبیر باشد (ابن‌اندلس، ۱۸۷) و یا شاید از کتابی دیگری بهره‌جسته است که ابن‌اندلس آن را در فهرست خود نیاورده است. اما به‌گمانم، ابن‌اثیر روایات واقدی را از بلاذری در فتوح‌البلدان اخذ کرده است. در میان مورخان مشرق اسلامی بلاذری به‌خاطر ماهیت نوشته‌اش یعنی فتوح توحی هر چند اندک به افریقیه، مغرب و اندلس داشته است. او اخبار فتوح افریقیه، مغرب، اندلس و جزایر دریای مدیترانه را از واقدی و اغلب از کاتب وی یعنی محمد بن سعد (به‌روایت از واقدی) نقل نموده است (نک: بلاذری، ۱۳۶۷: ۳۲۶-۳۴۰). شباهت بعضی از مطالب ابن‌اثیر با فتوح‌البلدان بلاذری به حدی زیاد است که تردیدی نیست که ابن‌اثیر از فتوح‌البلدان استفاده کرده است (بلاذری، همان: ۳۳۰؛ مقایسه با: ابن‌اثیر، ۲۸۲/۶). اما آنچه اهمیت دارد این است که بلاذری در فتوح‌البلدان برخلاف سایر مناطق، که با طول و تفصیل موضوع فتوح را پی‌گرفته است، درباره فتح مغرب و اندلس مطالب چندانی جز بیان کلیات ندارد و تمام فتوح آن سامان را در چند صفحه بیان کرده است. بلاذری فتح اندلس و اخبار آن منطقه را تا ایام مستعین چنان خلاصه آورده است که فهرست مطالبی بیش نیست (بلاذری، همان، ۳۳۲ به بعد). درحالی‌که، همان‌گونه که خواهد آمد، ابن‌اثیر با تفصیل خاصی از فتوح و اخبار آن مناطق یاد می‌نماید و بی‌شک منبع او دیگر بلاذری نمی‌تواند باشد.

اما تاریخ طبری برای یک دوره طولانی چندین قرنی منبع اصلی ابن‌اثیر بود، لذا آن نوشته در رأس منابع‌الکامل قرار دارد و دارای جایگاه خاصی در کتاب ابن‌اثیر است. ابن‌اثیر اثرش را تا اوایل قرن چهارم (۳۰۲) یعنی در یک دوره طولانی و امدار طبری است و طبری - البته با تلخیص و تلفیق روایات و یا دخل و تصرف‌های فراوان - مهم‌ترین منبع و مرجع او می‌باشد.

اما در ارتباط با بحث فوق، باید خاطر نشان کرد که ابن‌اثیر در اخبار مغرب و اندلس نه تنها و امدار طبری نیست، بلکه باید تصریح کرد که در این مورد حق انحصار و اختصاصی خود را دارد. ابن‌اثیر در مجموع به جز موارد عام، در چند مورد خاص مطالب بیشتری از طبری دارد که این موارد در تاریخ عمومی اسلام و یا برای بعضی از مناطق اهمیت اساسی دارد و نباید آنها را دست کم گرفت. طبری درباره پاره‌ای از مناطق مطلب درخوری ندارد. از جمله اخبار شمال آفریقا، مغرب اسلامی و اندلس و دارالمرزهای مسلمانان با رومیان در خشکی و دریا است. حال به‌طور

مثال در موارد ذیل ابن‌اثیر با تفصیل بیشتری اخبار را مورد ملاحظه قرار داده است که یا در تاریخ طبری فقط مورد اشاره قرار گرفته و یا اصلاً از آن ذکری نرفته است.

برای مثال ابن‌اثیر حوادث سال ۱۰۷، که طبری خیلی به اختصار آورده، با عناوین و توضیحات بیشتر از جمله نبرد و غزای عنبه بن سحیم و محاصره شهر قرسونه را شرح کرده است (ابن‌اثیر، ۳۴/۸-۳۵). همچنین ابن‌اثیر در ذیل حوادث سال ۱۱۶ از فتوحات مسلمانان در صقلیه، سوس، و... و اندلس مطالب زیادی دارد (همان، ۸۳/۸-۸۴). ابن‌اثیر در ذیل حوادث سال ۱۳۳ دو خبر مهم از تحرک قسطنطین پادشاه روم را برای تصرف جزیره مالت و همچنین قالیقلا یاد می‌نماید. ابن‌اثیر نکته مهمی را می‌آورد مبنی بر اینکه امپراتور به اهالی مالت پیغام داد که من به محاصره شما اقدام نکرده‌ام مگر پس از اطلاع از اختلاف مسلمین (ابن‌اثیر، ۸۰/۹-۸۱). اما حمله امپراتور به مالت در حقیقت بازتاب خارجی تغییر خلافت از بنی‌امیه به بنی‌عباس است. طبری به این موارد اشاره‌ای ندارد. اما مطلب ابن‌اثیر با نوشته مورخان دیگر اندک تفاوتی دارد و آن اینکه ابن‌اثیر جزیره مالت و ابن‌خلدون و یعقوبی ملطیه گفته‌اند (یعقوبی، ۳۴۹/۲). ابن‌اثیر در ذیل حوادث سال ۱۳۸ می‌گوید قسطنطین مالت و ملطیه بلاد اسلام را با قوه و غلبه گشود (ابن‌اثیر، ۱۲۱/۹). او در ذیل حوادث سال ۱۳۹ می‌نویسد که طبری خبر ورود عبدالرحمان بن معاویه بن هشام را در این سال آورده است، اما ابن‌اثیر آن را با طول و تفصیل زیادی نقل نموده (ابن‌اثیر، ۱۲۷/۹ به بعد).

ابن‌اثیر در شرح فتح اندلس، که به تعبیرش طبری از آن غفلت کرد، شرح و تفصیل خاصی دارد؛ اما منابع خود را درباره حوادث آن منطقه تقریباً به دست نمی‌دهد (ابن‌اثیر، ۱۶۱/۷). او اخبار درگذشت عبدالرحمان اموی حاکم اندلس و امارت فرزندش هشام و قیام برادرش علیه او را آورده است که در تاریخ طبری خبری از آن نیست (ابن‌اثیر، ۵۶/۱۰-۵۸، ۶۱-۶۳). وی تا سال ۱۷۵، اخبار مهم و متنوعی از اندلس از جمله حاکمان غیراسلامی در پاره‌ای از مناطق آن سرزمین، غلبه هشام بر شورش برادرش و غزای او در آن سرزمین نقل می‌کند که طبری این اخبار را ندارد (ابن‌اثیر، ۶۱/۱۰-۶۷). طبری در ذیل سال ۷۴ به وقایع شمال آفریقا و ولایتداری حسان بن نعمان و قیام کاهنه اشاره نکرده که از موارد پراهمیتی است که توجه ابن‌اثیر را به شکل فرایندهای به خود معطوف کرده است. یکی از منابع او در این میان واقدی است که به آن اشاره گردید (ابن‌اثیر، ۲۷۹/۶-۲۸۳).

ابن‌اثیر از امارت و نبردهای عبدالرحمان بن عبدالله غافقی امیر اندلس در صقلیه (سیسیل) و فرنک (فرانسه) که تحت امر فرماندهی شمال آفریقا یعنی عبیده بن عبدالرحمان قرار داشت، یاد نموده است که تقریباً در کمتر منبعی می‌توان وصف آن را جستجو کرد. این حوادث در سال ۱۱۳

و یا به تعبیر صحیح‌تر در سال ۱۱۴ رخ نمود که منجر به شهادت ابن غافقی گردید (ابن اثیر، ۷۴/۸-۷۵). این در واقع همان نبرد مشهور پواتیه (تور) است. جالب اینکه ابن خلدون همین واقعه یعنی نبرد پواتیه را در سال ۱۱۴ از ابن اثیر گزارش کرده که حکایت از آن دارد که حتی برای ابن خلدون، که ساکن و مطلع از آن اخبار آن مناطق بود، نوشته ابن اثیر تنها منبع منحصر به فرد در این میان بوده است. اگر منبعی جز آن بود قطعاً ابن خلدون به آن استناد می‌جست (ابن خلدون، ۲۲۳/۲). طبری و مورخان دیگر نیز از این حادثه یاد نموده‌اند. ابن اثیر از کوتاهی طبری شکوه دارد و خاطر نشان کرده که طبری نوشته است در این سال موسی بن نصیر بر غلام خود طارق بن زیاد غضب گرفت و او را روانه فتح طنجه کرد. ابن اثیر در ادامه می‌نویسد من چنین گویم که طبری بیش از این چیزی نوشته است. من در سال ۹۲ در شرح فتح اندلس آن را وارد کرده‌ام. موسی بن نصیر و ملاقات او با طارق و اخبار دیگر را بیان نموده‌ام که به شرح کافی می‌باشد و از بسط و تکرار بی‌نیازیم (ابن اثیر، ۱۸۳/۷). ابن اثیر در مورد فتح اندلس پس از نقل نوشته طبری، ضمن اشاره به اختصار گویی او می‌نویسد: «چنین فتح عظیم بی‌مانند در آن اقلیم نباید با این اشاره و اختصار بر گزار شود من به‌خواست خداوند چگونگی فتح آن بلاد را مفصل شرح خواهم داد، آن هم از روایات و تاریخ آن سامان و آن دیار با احوال کشور آگاه و داناترند» (ابن اثیر، ۱۶۰/۷-۱۷۴).

ابن اثیر به اخبار شمال آفریقا و مغرب اسلامی علاقه خاصی دارد. او با اشاره به مختصر گویی طبری، معترضانه در موضعی می‌نویسد: «مورخین مغرب زمین به اوضاع کشور خود داناتر از سایرین هستند، من هم روایت آنها را نقل و تدوین می‌کنم و نه از روایت طبری» (ابن اثیر، ۳۵۰/۴). بدین‌سان ابن اثیر حق اولویت را با مورخان منطقه‌ای مغرب اسلامی می‌داند و نه اشاره مختصر طبری. طبری به حاکمیت روح بن حاتم فقط اشاره دارد، در حالی که ابن اثیر مشروح آن را بیان داشته است (ابن اثیر، ۶۰/۱۰؛ طبری، ۵۱۱۹/۱۲، ۵۲۳۳). ابن اثیر در ذیل اخبار سال ۱۷۷، که طبری آن را بس خلاصه بیان کرده، سه خبر نسبتاً مفصل از غزای هشام در بلاد فرنگ، ایالت‌داری فضل بن روح و خبری مفصل از قیام علیه او دارد (ابن اثیر، ج ۱۰ صص ۷۷-۸۲). همچنین از غزای هشام در اندلس و فتنه تا کرتا و در ادامه از مرگ هشام بن عبدالرحمان و حاکمیت فرزندش و غزای او در فرنگ یاد می‌نماید که در تاریخ طبری نیست (ابن اثیر، ۸۸/۱۰، ۹۲-۹۳). او در اخبار اندلس صرفاً به تحولات سیاسی و نظامی اکتفا نکرده است بلکه به موارد داخلی اجتماعی و از جمله درگیری قبایل عرب در اندلس، که هفت سال طول کشید و طی آن سه هزار نفر به قتل رسیدند، اشاره نسبتاً مفصلی دارد (ابن اثیر، ۷/۱۱). درگیری یمانی و مضری در اندلس به‌سان خراسان اما در مقطع زمانی

دیرتر (سال ۲۱۲ و ۲۱۳) و دخالت حکومت اموی اندلس برای فرونشاندن این شورش‌ها تا تسلیم ابوالشماخ رئیس قبیله یمانی ادامه یافت (ابن اثیر، ۲۶/۱۱). طبری هیچ‌کدام از این موارد را نیاورده است و در مقام مقایسه متوجه تلاش ابن‌اثیر برای ارائه اخبار بسیار بیشتر از طبری و دیگران خواهیم شد. بدین‌سان، او اخبار غرب عالم اسلامی را به‌سان شرق و مرکز آن پی گرفته است.

از این رو، تاریخ‌الکامل برای غرب اسلامی و اندلس یک منبع نسبتاً منحصربه‌فرد می‌باشد. بی‌سبب نیست که ابن‌خلدون در تاریخ‌اندلس و مغرب از او کراراً نقل قول کرده است. او حتی در مواردی به جزئیات آن نیز توجه می‌نماید، از جمله خبر وفات ادریس بن ادریس، لشکرکشی عبدالرحمان اموی علیه شهر باجه و ستیز با هاشم ضراب در طلیطله که تا سال ۲۱۶ طول کشید. ابن‌اثیر ضمن اتمام این شورش می‌نویسد: «آنها فتنه‌جو و مفسد و تباهگر بودند که خداوند مردم را از شر آنها نجات داد» (ابن‌اثیر، ۴۱/۱۱-۴۲). این موارد را طبری نیاورده است. ابن‌اثیر اخبار نبردهای مسلمین و رومیان در دریای مدیترانه و از جمله تصرف صقلیه را بیان کرده است (ابن‌اثیر، ۱۷۲/۱۱-۱۷۵). مثلاً یکی از اخبار مفصل در این میان احوال و فرار ابومصر زیاده‌الله از آفریقا به عراق بود که ابن‌اثیر آن را با طول و تفصیل بیان کرده است (ابن‌اثیر، ۸۶/۱۳-۱۱۳). حال چنان‌که موارد فوق و ده‌ها مورد دیگر که ابن‌اثیر در احوال آن سامان نقل کرده است لحاظ شود تا حدی تاریخ و روند و قایع آن سامان روشن خواهد شد.

۲- ابن قوطیه

یکی از منابع ابن‌اثیر در باره تاریخ مغرب اسلامی به‌خصوص اندلس، تاریخ فتح اندلس اثر ابوبکر محمد بن عمر معروف به ابن قوطیه (متوفای ۳۶۷) مورخ، ادیب و فقیه مالکی آن سامان است که ابن‌اثیر ظاهراً به‌رغم بهره‌جویی نسبتاً زیادی از آن کتاب، هیچ‌گاه از وی یاد نمی‌کند. ابن قوطیه اخبار آن منطقه را از ورود موسی بن نصیر به اندلس تا اوایل قرن چهارم با اختصار زیاد و گزینش خاص آورده است. این کتاب یکی از منابع ابن‌اثیر بوده و یا اینکه با واسطه‌ای از آن نقل قول کرده است.

ابن‌اثیر در مواردی دو خبر را درباره اندلس نقل می‌نماید که یکی از آنها با نوشته ابن قوطیه مطابقت دارد. در موضعی بیان ابن‌اثیر و ابن قوطیه بسیار باهم شباهت دارند، با این تفاوت که نوشته ابن‌اثیر مفصل‌تر است (ابن قوطیه، ۳۴؛ ابن‌اثیر، ۱۶۶/۷-۱۶۷). ابن‌اثیر در موضعی که از اخبار اندلس با این لحن «گفته‌اند و یا گفته شده است» یاد می‌کند، به گمانم مرادش ابن قوطیه باشد (ابن قوطیه، ۳۴، ۳۷؛ ابن‌اثیر، ۱۷۲/۷، ۲۱۸). ابن‌اثیر می‌نویسد: «گفته شده است سلیمان بن عبدالملک به

سپاهیان خود فرمان قتل عبدالعزیز بن موسی را داد» (ابن قوطیه، ۳۷؛ مقایسه با: ابن اثیر، ۲۱۸/۷). آنچه شک ما را در این اخذ و اقتباس تقویت می‌کند این است که ابن اثیر می‌نویسد: «به موجب این روایت، تاریخ قتال او (عبدالعزیز بن موسی) در سال ۹۸ بوده است» (ابن اثیر، ۲۱۸/۷) که ابن قوطیه نیز همین روایت را دارد (ابن قوطیه، ۳۷). موارد مشابه نوشته ابن اثیر با ابن قوطیه کم نیست، از جمله: تاریخ فتح اندلس و ماجرای دعوت یولیان از موسی بن نصیر برای فتح اندلس به خاطر رنجش از لذریق (ابن قوطیه، ۳۴؛ ابن اثیر، ۱۶۶/۷-۱۶۷)، موضوع خانه مهموری که تصاویر اعراب معمم در آن قرار داشت (ابن قوطیه، ۳۴؛ ابن اثیر، ۱۷۲/۷)، قیام و شورش علاء بن مغیث به حمایت ابوجعفر منصور در اندلس و اظهار شعار عباسی علیه عبدالرحمان اموی در هر دو منبع تقریباً علی‌رغم اختلافاتی چند، از مشابهت خاصی برخوردارند (ابن قوطیه، ۵۴-۵۵؛ ابن اثیر، ۲۲۰/۸). در این میان مطالب ابن اثیر درباره امارت عتبه بن یحسم بن کلیبی به سال ۱۰۷ و ولایتداری عبدالله بن حجاب در افریقیه و اندلس و شورش‌های صورت گرفته علیه او و تبعات آن مفصل‌تر و منظم‌تر از ابن قوطیه است (ابن قوطیه، ۳۸-۴۰؛ ابن اثیر، ۳۴/۸-۳۵؛ ۸۹-۹۳). اینکه ابن اثیر این تفصیلات و اضافات را از کدام منبع یا منابع به‌دست آورده است، اطلاعی ندارم و یا به تعبیر درست‌تر نتوانستم آن را به‌دست آورم. هر چند باید خاطر نشان کرد که نوشته ابن قوطیه در مواردی بس آشفته می‌باشد، در حالی که در متن ابن اثیر مطالب منظم و بسامان است (ابن قوطیه، ۶۲؛ ابن اثیر، ۲۵۵/۸). ابن اثیر از قیام سعید یحصی علیه عبدالرحمان اموی (ابن اثیر، ج ۹/ص ۲۳۲-۲۳۳) و یا قیام شقنا (ج ۹/ص ۲۵۶، ۲۶۲) و قیام ابی‌الاسود (ج ۱۰/ص ۲۴-۲۵) یاد کرده است که حتی مورد اشاره ابن قوطیه نیز قرار نگرفته است و پیداست ابن اثیر منابع دیگری در اختیار داشته است. هر چند نکات و موضوعاتی نیز در تاریخ ابن قوطیه وجود دارد مانند اخبار داستان گونه اربطاش که در اثر ابن اثیر نیست (ابن قوطیه، ص ۵۸ به بعد). گذشته از آن، احوال و سیره هشام بن عبدالرحمان (متوفای، ۱۸۰) در هر دو منبع (ابن قوطیه و ابن اثیر) شباهت‌هایی وجود دارد (ابن قوطیه، ۶۳-۶۴؛ ابن اثیر، ۹۲/۱۰-۹۶).

قیام و شورش مردم قرطبه علیه حاکم اموی در هر دو اثر شباهت‌هایی دارد، هر چند موارد اختلاف آن دو نیز کم نیست (ابن قوطیه، ۷۰؛ ابن اثیر، ۱۲۹/۱۰). ابن اثیر به‌جز موضوع قیام‌ها به مسئله غزا و فتوحات سپاهیان مسلمان اندلس در مرزها نیز دقت و وسواس خاصی دارد، اما این برای ابن قوطیه چندان مهم نیست، لذا ابن اثیر نبرد و غزای هشام بن عبدالرحمان در سال ۱۷۹ را بیان داشته (ابن اثیر، ۸۸-۸۷/۱۰) در حالی که ابن قوطیه از نقل آن به‌سان موارد مشابه صرف نظر کرده است. از همه جالب‌تر در این میان نبرد معروف پواتیه در سال ۱۱۴ به فرماندهی عبدالرحمان بن

عبدالله غافقی و ایالت‌داری عبدالملک بن قطن است که یکی از وقایع معروف اندلس اسلامی و اروپا می‌باشد و مورد توجه و اشاره ابن‌اثیر قرار گرفته است (ابن‌اثیر، ۷۴/۸)، درحالی‌که ابن‌قوطیه حتی به آن نیز اشاره‌ای نکرده است. البته ابن‌اثیر در توجه به اوضاع اندلس مطالبش بیشتر متوجه غذای فرنگ و شورش‌ها و قیام‌ها است، درحالی‌که ابن‌قوطیه اغلب به اوضاع داخلی و دربار و مناسبات داخلی و هیئت حاکمه با مردم می‌پردازد. گذشته از آن، ابن‌قوطیه سعی دارد تأثیرات امام مالک در حاکمیت و جامعه اندلس را نشان دهد (ابن‌قوطیه، ۶۴، ۶۵، ۶۷ و...)، اما ابن‌اثیر بیشتر به اخبار خوارج توجه نموده است. ابن‌اثیر در بررسی اوضاع اندلس و افریقه به نقش خوارج و شورش‌های آنها توجه زیادی مبذول می‌نماید، درحالی‌که آن توجه ابن‌قوطیه را جلب نکرده است (ابن‌قوطیه، ص ۴۱ به بعد؛ ابن‌اثیر، ۹۱/۸ به بعد). از نگاه ابن‌قوطیه نبردهای داخلی اندلس در قالب دو اردوگاه اموی - شامی با عرب - بربر بیان شده است (ابن‌قوطیه، ص ۴۲ به بعد). درحالی‌که ابن‌اثیر چنین نگاهی ندارد. به عبارت دیگر، ابن‌قوطیه نبردهای اندلس را بیشتر نبرد میان بلدیون و بربرها با امویان و شامیان می‌آورد. از طرفی ابن‌قوطیه دارای حس وطن‌دوستی اندلسی و هواخواه امویان و مخالف عباسیان است (نک: ابن‌قوطیه، ۵۵). اینکه با حوصله بیشتر به اخذ و اقتباس‌های ابن‌اثیر از ابن‌قوطیه و تفاوت‌ها و مشابهت‌ها، و تضادهای بیشنی آن دو توجه شد برای این بود تا نمونه‌ای از چگونگی بهره‌مندی و تحقیق ابن‌اثیر از منابع به دست داده شود و این موضوع به اثبات برسد که ابن‌اثیر کمتر خود را مقید به یک منبع می‌نماید. او تحت تأثیر بینش یک مورخ محلی که هم متقدم بود و هم شاید اطلاعات بیشتری داشت، قرار نمی‌گیرد بلکه در تحقیق منش و استقلال خود را دارد.

۳- القیروانی

یکی از منابع ابن‌اثیر در شرح وقایع و حوادث افریقه و مغرب کتاب تاریخ افریقه و مغرب از الرقیق القیروانی است که مشتمل بر تاریخ خطه مذکور از دوره دوم ولایت‌داری عقبه بن نافع (سال ۶۲ ه. ق) تا ابتدای تأسیس حکومت بنی‌اعلب است (القیروانی، ۴۰-۴۱). القیروانی، ابواسحاق، ابراهیم بن قاسم (متوفای ۴۲۰) از کاتبان عصر، اهل قیروان و صاحب آثاری چند بود که ظاهراً کتاب مذکور قطعه‌ای از یک اثر بزرگ‌تر بوده است. او با حکومت فاطمیان مصر از جمله وزیر آنها بادیس بن زیری ارتباط‌هایی داشت.

نوشته القیروانی ظاهراً یکی از منابع دست اول از وقایع آن سامان در آن فاصله زمانی است و احتمال قریب به یقین ابن‌اثیر از این کتاب نیز طبق شیوه مرسوم خود یعنی با دخل و تصرف افزودن

مطالبی از منابع دیگر استفاده کرد. آنچه ابن‌اثیر در بیان دومین دوره ولایت‌داری عقبه بن نافع و حرکت وی به قیروان و دستگیری ابوالمهاجر و تصرف شهر باغایه و سپس محاصره شهرهای اربه (اذنه) و ملاقات عقبه با یلیان (البیان) و موارد بعد آن آورده است با نوشته القیروانی علی‌رغم دخل و تصرف‌هایی چند شباهت تام و در مواضعی دقیقاً همان مطالب تاریخ افریقیه و مغرب القیروانی است (نک: القیروانی، ص ۴۱ به بعد؛ ابن‌اثیر، ۲۳۲/۵ به). مقایسه متن مذکور با نوشته ابن‌اثیر شکی نمی‌گذارد که حداقل آن یکی از منابع ابن‌اثیر بوده است. هرچند باید یاد آورد که مطالب ابن‌اثیر گاهی تفصیل بیشتری از قیروانی دارد. القیروانی گاهی وقایع را چنان مختصر نقل می‌کند که سررشته مطالب از هم گسیخته شده است. مثلاً القیروانی آغاز قیام کسبیه را با ابهام نقل کرده در حالی که ابن‌اثیر آن را با مقدمه و توضیحات بیشتری آورده است (نک: القیروانی، ص ۴۴ به بعد؛ ابن‌اثیر، ۲۳۵/۵ به بعد). هرچند به نظر می‌رسد که شرح ابن‌اثیر هم تا حدی آشفته است و خالی از رنگ و لعاب داستانی نیست. ابن‌اثیر ولایت زهیر بن قیس بر افریقیه و مغرب و مقابله‌اش با کسبیه در عهد عبدالملک بن مروان و همچنین ولایت‌داری حسان بن نعمان پس از قتل زهیر را تقریباً با همان دخل و تصرف از القیروانی آورده است (نک: القیروانی، صص ۴۴ به بعد؛ ابن‌اثیر، ۲۳۸/۵ به بعد؛ القیروانی ص ۴۶ به بعد؛ ابن‌اثیر، ۲۷۹/۶ به بعد). او به همین سان این روند و دخل و تصرف را از کتاب تاریخ افریقیه و المغرب القیروانی تا خاتمه آن در پیش گرفته است.

۴- قاضی نعمان، ابوحنیفه.

یکی از منابع ابن‌اثیر در احوال افریقیه و مغرب و به‌خصوص چگونگی تأسیس و روند حکومت فاطمیان، کتاب افتتاح الدعوه (تألیف سال ۳۴۶) از قاضی محمد بن نعمان (متوفای ۳۶۳) فقیه مشهور اسماعیلی و قاضی فاطمیان است. کتاب افتتاح الدعوه قاضی نعمان یک روایت درونی- خودی یا خودروایی از تاریخ فاطمیان است و خود وزنه‌ای در برابر سایر منابع می‌باشد که توسط دشمنان و مخالفان آنها نگاشته شده است. گذشته از اغراق‌ها و یا کوچک‌انگاری‌های معمول چنین نوشته‌هایی که از سر حب و دوستی و گاهی بغض نسبت به مخالفان فراهم شده، این اثر یک روایت کهن از حرکت اسماعیلی- فاطمی است. به‌رحال این کتاب از منابع و مراجع اصلی تشکیل حکومت فاطمیان می‌باشد. ابن‌اثیر نیز درباره روند و تشکیل حکومت فاطمیان کتاب افتتاح الدعوه را مبنای کار خود قرار داده است. این عجیب نیست چرا که ابن‌اثیر در مجموع نسبت به فاطمیان نظر منفی نداشته است، بلکه تا حد زیادی نسبت به آنها حسنی خوب و مثبت دارد و با اصرار عجیبی آنها را علوی‌نسب می‌شمارد. بدین سان او گاهی نوشته قاضی نعمان را کاملاً نقل و

در مواضعی خلاصه نموده تا حدی که رشته حوادث دچار انقطاع و یا گسیختگی نشود. از جمله ابن اثیر در شرح چگونگی ورود ابو عبدالله شیعی به مغرب و همراهی قبایل کتامة، که سران آنها برای مراسم حج آمده بودند، از این اثر استفاده کرده است. همچنین در ذکر اینکه ابو عبدالله شیعی ظاهراً با آن قبایل به صورت تصادفی همسفر شد و با مخفی کردن نیت خود و تظاهر به دینداری و به خصوص پرس‌وجو از اوضاع و احوال آن سامان و مناسباتشان با خلافت عباسی و مواردی از این دست و تأکید بر ذکر فضایل اهل بیت از کتاب افتتاح الدعوه نقل کرده است (نک: قاضی نعمان، ۱۹۷۵: ۳۴-۴۰؛ ابن اثیر، ۹۲/۱۳ به بعد). ابن اثیر با قطع و وصل‌های خود از این کتاب، اخبار فاطمیان را چنان به اختصار و اجمال پی گرفت که رشته حوادث گسیخته نشود. او در شرح حال این قیام و اقدامات و مناسبات آنها با قبایل بربر و حکومت‌های چون بنی‌اعلب و در نهایت تشکیل حکومت فاطمی متکی به افتتاح الدعوه است. ابن اثیر با نقل تاریخ روزشمار ورود ابو عبدالله شیعی به سرزمین کتامة در ربیع‌الاول سال ۲۸۰، البته با اسقاط مطالبی از نوشته قاضی نعمان، که گاهی به حوادث جزئی وارد می‌گردد، از رسیدن ابو عبدالله به کوه اخیار و گزارش مربوط به آن را نقل می‌کند (قاضی نعمان، ۴۷-۴۹؛ ابن اثیر، ۹۴/۱۳-۹۵). همچنین ابن اثیر، موضوع ابراهیم بن احمد و ابو عبدالله شیعی برای تصرف شهر میله و تبعات آن را از کتاب افتتاح الدعوه می‌آورد (قاضی نعمان، ۹۵ به بعد؛ ابن اثیر، ۱۴۲/۱۳ به بعد، ایضاً مقایسه گردد: قاضی نعمان، ۱۰۲؛ ابن اثیر، ۱۸۰/۱۳؛ ایضاً قاضی نعمان، ۱۸۲؛ ابن اثیر، ۱۰۳/۱۳). با این وصف طبیعی است که مطالب افتتاح الدعوه مفصل‌تر و حاوی اخبار بیشتری از الکامل می‌باشد. برای مثال قاضی نعمان نامه‌های زیاده‌الله و مکتفی خلیفه عباسی خطاب به مردم آن سامان را آورده است، در حالی که ابن اثیر این مطالب را ندارد (قاضی نعمان، صص ۱۸۵ به بعد، ۱۹۲ به بعد). همچنین ابن اثیر اخبار حرکت مهدی و اقدامات ابو عبدالله شیعی را به اختصار از افتتاح الدعوه نقل کرده است و اما شرح چگونگی قتل ابو عبدالله شیعی و برادرش ابوالعباس را اندکی مفصل‌تر از قاضی نعمان آورده است، چرا که آن اخبار برای قاضی چندان خوشایند نبوده است. ابن اثیر در بیان این واقعه بی‌طرفی را رعایت کرده است که نباید انتظار داشت که قاضی نعمان هم بی‌طرف باشد. برخلاف ابن اثیر، قاضی نعمان موضوع را اندکی تعدیل و با حمایت از عبدالله مهدی به جانبداری از او در قتل ابو عبدالله شیعی پرداخته و مخالفان وی را منافق خوانده است (قاضی نعمان، ۳۰۸-۳۱۷؛ ابن اثیر، ۱۱۰/۱۳-۱۱۳). ناگفته پیداست که قاضی نعمان مداح، هواخواه و طرفدار فاطمیان است (قاضی نعمان، ۳۳۸). مطالب قاضی نعمان تا حکومت فرزند عبدالله مهدی یعنی القائم بامرالله ادامه دارد. ناگفته واضح است که ابن اثیر علی‌رغم این اخذ و اقتباس از کتاب و نویسنده آن یاد نمی‌کند.

۵- ابوبکر سنه‌اجی

ابوبکر بن علی سنه‌اجی مکنی به البیذق (متوفای نیمه سده ششم قمری / دوازدهم میلادی) یکی از یاران محمد بن تومرت و جانشین او عبدالمؤمن بود. او صاحب آثار متعددی در زمینه تاریخ موحدون از جمله کتاب موسوم به «اخبار مهدی بن تومرت و بدهیه الدوله موحدین» است که قطعات موجود از آن از ورود ابن تومرت به تونس تا حوالی پایانی حکومت عبدالمؤمن را دربر دارد (سنه‌اجی، ۱۹۷۱: ۱۲ به بعد). هرچند باید گفت که این اثر طول و تفصیل فراوانی ندارد. ابن اثیر در بیان ابتدای کار ابن تومرت و کیفیت تشکیل موحدون و روند آن، مطالب را به شکل فشرده‌ای در ذیل حوادث سال ۵۱۴ شکل‌گیری و روند تداوم سه دهه ابتدای حاکمیت موحدون را تا سال ۵۴۴ بیان کرده است (ابن اثیر، ۱۸/۳۰۵-۳۴۲). شواهد متکی به قراین حکایت از آن دارد که ابن اثیر این شرح فشرده و گزینشی را از کتاب اخبار مهدی بن تومرت و بدهیه الدوله الموحدین نقل نموده است، با این تفاوت عمده که فاقد موارد و ادعای قدسی مأب ابوبکر سنه‌اجی در حق شخصیت و رفتار ابن تومرت می‌باشد. به عبارتی او حوادث مهم و وقایع پیوسته این کتاب را استخراج و آن را به شکل خلاصه‌ای در کتاب الکامل گنجانده است. این روش را ابن اثیر درباره کتاب القیروانی و کتاب قاضی نعمان هم به کار بسته است. ابوبکر سنه‌اجی خود از یاران و نزدیکان ابن تومرت و جانشین او عبدالمؤمن بود و در همین کتاب در موضعی به خود نیز اشاره دارد (نک: سنه‌اجی، صص ۴۰، ۶۵، ۷۳، ۷۶، ۸۱ و...). او نیز به سان قاضی نعمان و حتی فراتر از او به تحسین و تمجیدی قدسی‌گونه از ابن تومرت پرداخته و او را معصوم، علوی و مهدی خوانده و به حقانیت او اعتقاد و ایمان داشت و چه داستان‌هایی ماورایی که درباره وی مطرح نکرد. او با لحنی ستایشگرانه و جانبدارانه روند و فرایند به‌بارنشستن حاکمیت موحدون را به‌عنوان یک ناظر داخلی و خودی به بحث گذاشته است. حال با مقایسه و مقابله دو متن اخبار مهدی سنه‌اجی و ابن اثیر متوجه خواهیم شد که ابن اثیر صرفاً وقایع آن کتاب را به‌دور از اغراق‌ها و مبالغه‌های قدسی‌گونه سنه‌اجی گزینش و اخذ کرده است. ابن اثیر روند وقایع را آن‌چنان که سنه‌اجی در پیش گرفته ادامه داده و نکات تاریخی و رویدادهای اساسی و سرخط مطالب مهم کتاب اخبار مهدی را در شرح احوال آن حاکمیت برگزیده است. او در حد تاریخ الکامل شرح مفصلی از ابن تومرت به دست داده است که خود از مراجع احوال ابن تومرت به شمار می‌رود. او ابن تومرت را علوی حسنی و فردی فقیه، عالم به شریعت اسلام و دانش حدیث معرفی کرد (ابن اثیر، ۱۸/۳۰۹-۳۱۰). ابن اثیر این شرح را از کتاب سنه‌اجی استخراج کرده است (سنه‌اجی، ص ۴۱ به بعد، مقایسه با: ابن اثیر، ۱۸/۳۰۵-۳۴۲). اینکه گفته شود ابن اثیر در شرحی که از ابتدا و روند حکومت

موحدون به دست داده صرفاً پایه و اساس کارش بر نوشته‌ی صنهاجی بود، صحیح نیست. درست اینکه ابن اثیر موارد تاریخی آن نوشته را اخذ و یا مطمح نظر داشته است، اما اینکه آن تنها منبع او باشد جای تردید دارد. ابن اثیر در موارد متعددی صحنه‌سازی‌های و خیمه‌شب‌بازی‌های ابن تومرت و یارانی چون و نشرشی را برملا کرده که قطعاً آن مأخوذ از منابع معارض و یا مستقل از موحدون بوده است. ابن اثیر در موضعی در شرح احوال این سلسله می‌نویسد: «از عده‌ای از دانشمندان مراکشی شنیدم و...» (ابن اثیر: ۳۲۳/۱۸). به‌رحال یکی از منابع او کتاب اخبار مهدی صنهاجی است (به‌طور مثال درباره واپسین سخنان ابن تومرت نک: صنهاجی، ۴۰؛ ابن اثیر، ۳۲۷/۱۸-۳۲۸). باین حال، ابن اثیر از این منبع هیچ یاد نکرده است!

۶- سایر آثار

کتاب ابو عبید البکری (متوفای ۴۸۷ ه. ق) تحت عنوان المسالک والممالک که بخش اخبار تاریخی آن با عنوان المغرب فی ذکر بلاد افریقیه و المغرب که جزئی از کتاب مذکور می‌باشد، از منابع عمده ابن اثیر به شکل عام و کلی بوده است، چرا که این اثر در زمره مسالک و ممالک و یا البلدان قرار دارد. بدین سان یک اثر عام و عمومی با تأکید بر جغرافیا و یا به عبارتی نوعی جغرافیای تاریخی آن سامان بود و با توجه به تعداد و کثرت شهرهای آن منطقه وسیع، مؤلف تاریخچه مختصری از هر شهر را در میان مطالب گنجانده است. از این رو تا حدی به بسان البلدان یعقوبی است. لذا اثر البکری با این ویژگی نمی‌توانست به شکل پیوسته و تفصیلی از منابع ابن اثیر باشد چرا که پیوسته رویدادها را همانند کتب تاریخی پی‌نگرفته است بلکه ملاک و مبنا شهرها و مناطق بوده است و در آن میان فشرده‌ای از احوال و اخبار آن سامان را نیز بیان کرده است (البکری، ۱۸۵۷: ۷۶ به بعد. درباره شهر تلمسان و نواحی آن و یا همچنین، سلجماسه، ص ۱۴۸ به بعد). از این رو بی‌شک این اثر از منابع ابن اثیر به شکل عام بوده است و گاهی عبارت و جملاتی از ابن اثیر در وصف وقایع تا حدی به فضای نوشته البکری نزدیک می‌گردد، اما بعد متوجه می‌شویم که مطالب ابن اثیر تفاوت و یا اضافات و کاستی‌های فراوانی نسبت به آن اثر دارد (به‌عنوان مثال نک: البکری، همان، ص ۷ به بعد؛ مقایسه با: ابن اثیر: ۲۷۹/۶ ماجرای کاهنه و حسان بن نعمان).

گذشته از آن، آثار دیگری در تاریخ مغرب و اندلس بوده است که بعضی مفقود و تعدادی چون تاریخ المعجب مراکشی موجودند که اثر اخیر تحت عنوان «المعجب فی تلخیص أخبار المغرب» از ابو محمد عبدالواحد بن علی مراکشی (تألیف سال ۶۲۱ ه. ق) می‌باشد که تا حدودی معاصر ابن اثیر بود. بعید است ابن اثیر از آن بهره‌ای برده باشد. گذشته از آن، از مقایسه متن المعجب

با پاره‌ای از اخبار الکامل می‌توان پی برد که آن اثر به‌خاطر اختصار فراوان نمی‌توانسته منبع ابن‌اثیر باشد. از جمله اخبار اندلس و ورود عبدالرحمان بن هشام معروف به «الداخل» به اندلس در هر دو اثر، این نکته را به اثبات می‌رساند که نوشته ابن‌اثیر نسبت به نوشته مراکشی از طول و تفصیل بیشتری برخوردار است (نک: مراکشی: ۴۰؛ مقایسه با: ابن‌اثیر: ۱۲۷/۹ به بعد). همچنین تسلط یوسف بن عبدالمؤمن بر شهر قفصه در افریقه در هر دو منبع تفاوت زیادی دارند و گزارش ابن‌اثیر بسیار مفصل‌تر از مراکشی است (نک: مراکشی، ص ۳۲۵؛ ابن‌اثیر، ۲۰۰/۲۲ به بعد). با این مقایسه و با توجه تاریخ تألیف المعجب بسیار بعید است که ابن‌اثیر آن را دیده یا بهره‌ای از آن گرفته باشد.

نتیجه

بررسی فشرده فوق از منابع ابن‌اثیر حکایت از آن دارد که ابن‌اثیر در صدد ارائه تاریخی متعادل و متوازن از تاریخ اسلام و روند آن در مناطق گوناگون جهان اسلام بوده است. یکی از مناطق مهم جهان اسلام که وضعیتی دارالمرزگونه‌ای هم داشت، سرزمین مغرب اسلامی و اندلس بود. مورخان مشرق اسلامی از جمله بغداد و عراق نشینان به اخبار مغرب اسلامی یا اصولاً توجهی نمی‌کردند یا با بیان کلیاتی چند از آن می‌گذشتند. در این میان تنها ابن‌اثیر است که به خواننده تعهد سپرده بود که اخبار آن سامان را در حد توان ضبط و فراهم سازد. او

ضمن انتقاد از قصور مورخان از جمله طبری در ارائه اخبار مغرب و اندلس سعی کرد با اتکا به منابع محلی و سلسله‌ای آن مناطق این کاستی را جبران نماید. لذا در این روند، او آثار مشهوری در زمینه تاریخ مغرب اسلامی و اندلس از جمله تاریخ ابن قوطیه، القیروانی، قاضی نعمان، ابوبکر صنهاجی و... را مبنای کار قرار داد و براساس سبک و سیاق خود آنها در تاریخ الکامل گنجانید، با این یادآوری که او از این منابع یاد ننموده است. از طرف دیگر به جز آثار فوق قطعاً ابن‌اثیر از منابع دیگری بهره برده است که طبق معمول از ذکر نام آنها نیز خودداری ورزیده است. با این حال، ابن‌اثیر به‌رغم بهره‌جویی از این آثار از ذکر نام آنها خودداری کرد.

منابع و مأخذ

- ابن‌اثیر عزالدین، ابوالحسن علی، (۱۴۰۸ / ۱۹۸۹). *الکامل فی التاریخ*. حقیقه و ضبط اصوله علی شیری. الطبعة الاول. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- _____ (۱۳۵۰ ش)، *تاریخ کامل؛ تاریخ بزرگ اسلام و ایران*. ترجمه ابوالقاسم حالت، علی هاشمی و عباس خلیلی. تهران: مؤسسه مطبوعات علمی.

- ابن خلدون (۱۳۶۳). **تاریخ ابن خلدون**، ترجمه عبدالمحمد آیتی. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ابن عداری، احمد بن محمد (متوفای ۷۲۱)، (۱۴۳۴/۱۳/۲۰ م). **البيان المغرب فی اختصار اخبار الملوك المغرب والاندلس**. حقه بشار عواد معروف و محمود بشار عواد. تونس: دارالغرب الاسلامی.
- ابن عماد حنبلی، ابی فلاح (بی تا). **شذرات الذهب فی الاخبار من ذهب**. بیروت: داراحیاء التراث العربی.
- ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم (۱۳۸۸/۱۹۶۹ ه. ق) **المعارف**. حقه و قدمه له ثروت عکاشه. مصر: دارالمعارف.
- ابن ندیم، محمد بن اسحاق (۱۳۶۶). **الفهرست**. ترجمه و تحقیق محمدرضا تجدد. تهران: انتشارات امیر کبیر.
- ابن قوطیه، ابوبکر محمد بن عمر (۱۳۷۸). **تاریخ فتح اندلس**. ترجمه حمید رضابخشی. مشهد: انتشارات قدس رضوی.
- ابی عید، البکری (۱۸۵۷ م). **المغرب فی ذکر بلاد افریقیه و المغرب و هو جزء من الكتاب المسالك و الممالک**. مکتبه المثنی بیگداد.
- ابوحنیفه دینوری (۱۳۶۸). **اخبار الطوال**. ترجمه محمود مهدوی دامغانی. تهران: نشر نی.
- اشپولر، برتولد (۱۳۷۶). **تاریخ مغول در ایران**. ترجمه محمود میرآفتاب. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- ایگناسیو اولانوگوتیه. **هفت قرن فراز و نشیب تمدن اسلامی در اسپانیا**. ترجمه ناصر موفقیان. بی جا: نشر ایران. ۱۳۶۵
- بارتولد، و (۱۳۶۶). **ترکستان نامه**. ترجمه کریم کشاورز. تهران: مؤسسه انتشارات آگاه.
- بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر (۱۳۶۷). **فتوح البلدان**. ترجمه محمد توکل. تهران: نشر نقره.
- روزنتال، فرانتس (۱۳۶۶ ش)، **تاریخ تاریخ‌نگاری در اسلام**، (جلد ۱ و ۲). ترجمه اسدالله آزاد. مشهد: آستان قدس رضوی.
- سالاری شادی، علی (۱۳۹۱). «تأثیرپذیری ابن خلدون از ابن اثیر». مطالعات تاریخ فرهنگی، **فصلنامه علمی - پژوهشی انجمن ایرانی تاریخ**. سال سوم. شماره ۱۱.
- سالاری شادی، علی و صفایی، صفی‌الله (۱۳۸۹). «تأثیرپذیری و نقد ابن خلدون از مسعودی». **فصلنامه علمی پژوهشی تاریخ ایران**. پژوهشنامه علوم انسانی دانشگاه شهید بهشتی. ش ۳. (پیاپی ۵/۶۱)، صص ۷۳-۱۰۰.
- صنهاجی، ابوبکر بن علی (۱۹۷۱). **اخبار المهدی و بدایة الدولة الموحدين**. مقدمه عبدالوهاب بن منصور. رباط. دارالمنصور للطباعه و الوراقه.

- طبری، محمد بن جریر (۱۳۶۸). **تاریخ طبری**. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: انتشارات اساطیر.
- _____ **تاریخ الطبری**. تصحیح محمد ابوالفضل ابراهیم. بیروت: رواتع التراث العربی.
- عمر موسی، عزالدین (۱۳۸۱). **دولت موحدون در غرب جهان اسلام**. ترجمه صادق خورشیا. قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه.
- عویس، عبدالحلیم (۱۴۲۱/هـ ۲۰۱۰م). **أسطورة أحراق طارق بين زياد للسفن**. قاهره، دار الكلمه للنشر و التوزيع.
- فرهمند، یونس (۱۳۸۷). «درآمدی بر تاریخ‌نگاری اسلامی در مغرب تا پایان سده هفتم». **مجله علوم اسلامی**. پاییز. شماره ۱۱. صص ۱۹ تا ۳۲.
- قاضی نعمان (۱۹۷۵). **کتاب افتتاح الدعوه (تألیف سال ۳۴۶**. تحقیق فرحات الدشراوی. تونس: شرکت التونسیه للتوزيع. دیوان المطبوعات الجامعه الجزایری. الطبعة الثانی.
- قیروانی، الرقیق (۱۹۹۴م، ۱۴۱۴هـ. ق). **تاریخ افریقیه و المغرب**. تقدیم و تحقیق و تعلیق الدكتور محمد زینهم محمد عزب. القاهره: دارالفرحانی للنشر و التوزيع. الطبعة الاولى.
- مراکشی، ابومحمد عبدالواحد بن علی (تألیف سال ۶۲۱هـ. ق)، (۱۳۸۳/هـ ۱۹۶۳م). **المعجب فی تلخیص أخبار المغرب**. تحقیق الاستاذ محمد سعید العریان. قاهره: المجلس الاعلی للثئون الاسلامیه و لجنته احیاء التراث الاسلامی.
- مسعودی، علی بن حسین (۱۳۷۴). **مروج الذهب و معادن الجوهر**. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب (۱۳۷۱). **تاریخ یعقوبی**. ترجمه محمد ابراهیم آیتی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- _____ (۱۳۸۷). **البلدان**. ترجمه محمد ابراهیم آیتی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

References in English

- Abī 'Ubayd, A. 1857. *Al-Maghrib fī Dhikri Bilād Afrīkīyih wa Al-Maghrib wa Huwa Djuz' min al-Kitāb al-Masālik wa al-Mamālik*. Al-Muthanā, Baghdad. (In Arabic) (**Book**)
- Abū Ḥanīfih Dīniwarī. 1989. *Akhbār al-Ṭiwāl*. M. Mahdawī Dāmghānī. Niy, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Balādhurī, A.Y. Dj. 1988. *Futūh al-Buldān*. M. Tawakul. (Translator). Nuḳrih, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Bartold, V.V. 1987. *Turkistān Nāmih*. K.Kishāwarz. (Translator). Āgāh, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Farahman, Y. 2008. *Darāmadī bar Tārīkhniḡārī Īslāmī dar Maghrib t Pāyāni* 7 A.H. *Journal of Islamic Science*, (11): 19-23. (**Journal**)

- Ibn 'Adhārī, A.M. 2013. Al-Bayān al-Maghrib fī Ikhtisār Akhbār al-Mulūk al-Maghrib wa al-Āndulus. B. 'A. Ma'rūf & M.B. 'Awād. (Editors). Dār al-Gharbī al-Islām, Tunisia. (In Arabic) **(Book)**
- Ibn 'Athīr, 'I. A. 1989. Al-Kāmil fī al-Tārīkh. 1 Ed. Dār al-Ihyā' al-Turāth al-'Arabī, Beirut. (In Arabic) **(Book)**
- _____ 1971. Tārīkhī Kāmil; Tārīkhī Buzurgi Islām wa Īrān. A. Hālat, 'A. Hāshimī, 'A. Khalīlī. (Translators). 'Ilmī, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Ibn 'Imād Ḥanbalī, A.F. (n.d). Shadharāt al-Dhahab fī al-Akhbār min Dhahab. Dār al-Ihyā' al-Turāth al-'Arabī Beirut. (In Arabic) **(Book)**
- Ibn Khaldūn. 1984. Tārīkhī Ibn Khaldūn. 'A. Āyatī. (Translator). The Institute of Cultural Studies and Research, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Ibn Kutaybih, 'A.M. 1969. Al-Ma'ārif. Th. 'Akāshih. (Editor). Dār al-Ma'ārif, Egypt. (In Arabic) **(Book)**
- Ibn Qūtīh, A.M. 'U. 1999. Tārīkhī Fathī Āndulus. H.R. Bakhshtī. (Translator). Qudsi Razawī (Behnashr), Mashhad. (In Persian) **(Book)**
- Ibn Nadīm, M.I. 1987. Al-Fihrist. M. Tadjadud. (Editor). Amīr Kabīr, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Kāḍī Nu'mān. 1975. Kitāb Ifitāḥ al-Da'wah. F. al-Dashwārī. (Editor). 2nd Ed. Tunisian Distribution Company, Tunisia. (In Arabic) **(Book)**
- Kīrwānī, A. 1994. Tārīkhī Afrīkīyah wa Al-Maghrib. 1th Ed. Dr. M.Z. Muḥammad 'Azab. (Editor & Researcher). Dār al-Fariḥānī, Cairo. (In Arabic) **(Book)** .
- Markish, A.M. 'A. 'A. 1963. Al-Mu'adjab fī Talkhīshī Akhbār al-Maghrib. M.S. al-'Uryān. (Editor). Dār al-Ihyā' al-Turāth al-Islāmī, Cairo. (In Arabic) **(Book)**
- Mas'ūdī, 'A.H. 1995. Murūdju al-Dhahab wa Ma'ādin al-Djūhar. A. Pāyandih. (Translator). 'Ilmī wa Farhangī, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Olagüe, I. 1986. Haft Karn Farāz wa Nashībi Tamaduni Islāmī dar Ispāniyā. N. Muwafaqīyān. Iran Nahr, (n.p). (In Persian) **(Book)**
- Rosental, F. 1987. Tārīkhī Tārīkhnigārī dar Īslām. Vol. 1&2. A. Āzād. (Translator). Qudsi Razawī (Behnashr), Mashhad. (In Persian) **(Book)**
- Sālārī Shādī, 'A. 2012. Ta'thīr Padhūrīyi Ibn Khaldūn az Ibn 'Athīr. Journal of Cultural History Studies, Iranian Society of History, 3(11). **(Journal)**
- Sālārī Shādī, 'A, Ş, Şafā'ī. 2010. Ta'thīr Padhūrīyi wa Naqdi Ibn Khaldūn az Mas'ūdī. Quarterly of the History of Iran, Shahid Beheshty University, 5(61): 73-100. **(Journal)**
- Şanhāj, A. 'A. 1971. Akhbār al-Mahdī wa Bidiyat al-Dūlah al-Muwaḥhidīn. 'A. Mansūr. (Introduction). Dār al- Mansūr, Rabat. (In Arabic) **(Book)**
- Spuler, B. Tārīkhī Mughul dar Īrān. M. Mīrāftāb. (Translator). 'Ilmī wa Farhangī, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Ṭabarī, M.Dj. 1989. Tārīkhī Ṭabarī. A. Pāyandih. (Translator). Asāfīr, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- _____ (n.d). Tārīkh al-Ṭabarī. A. Ibrāhīm. (Editor). Dār al-Turāth al-'Arabī, Beirut. (In Arabic) **(Book)**

- 'Umar Mūsā, 'I. 2002. Dūlati Muwaḥidūn dar Gharbi Djahāni Islām. Ṣ. Khūrshā. (Translator). Research Institute of Hawzah and University, Qum. (In Persian) (**Book**)
- 'Uwis, 'A. 2010. 'Ustūrih 'Ahrāk Ṭāriḳ bayna Zīyād Lilsafan. Dār al-Kalimah, Cairo. (In Arabic) (**Book**)
- Ya'Ḳūbī, A.A.Y. 1992. Tārīkhi Ya'Ḳūbī. M.I. Āyatī. (Translator). 'Ilmī wa Farhangī, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- _____ 2008. Al-Buldān. M.I. Āyatī. (Translator). 'Ilmī wa Farhangī, Tehran. (In Persian) (**Book**)